

آیا حکومت اسلامی از کابوس اعتراضات مردمی آسوده شده است؟

تقی روزبه

به بهانه عدم برگزاری مراسم سراسری "حماسه 9 دی"

بیاد داریم که جمهوری اسلامی درواکنش به اعتراضات سال گذشته مردم، مراسم خودخوانده ای رابه نام حماسه 9 دی ترتیب داد. چنین تجمعی بابکارگیری تمامی امکانات حکومتی از قبیل تبلیغات رسانه ها و حمل و نقل مجانی و پذیرانی شایان از شرکت کنندگان در تظاهرات و انتقال اجباری مردم از ادارات و مدارس و نقاط دوردست و... در شرایطی برگزار شد که مدتها بود "دروغگو 63%" کو" به یکی از شعارهای جالب و افشاگرانه شهروندان ناراضی در تظاهرات خیابانی تبدیل شده بود. در واقع مردم در آن زمان با وقوف به تشست وسیع در صفوف بالائی ها و ریزش گسترده پایگاه حمایتی رژیم درپراین، به عجز حاکمیت در برگزاری یک تجمع گسترده و میلیونی پی برده بودند. و این در حالی بود که حاکمیت بشدت در حسرت برگزاری یک تجمع بزرگ برای کوبیدن مهر مشروعیت به سرکوب و اقتدار ضربه خورده خویش در پی آن غلیان توده ای بود. با این وجود پس از گذشتن ماهها، تلاش رژیم برای برگزاری چنان تجمعی علیرغم بسیج همه جانبه و بکارگیری تدارکات وسیع با استفاده از همه امکانات دولتی و دامن زدن به احساسات مذهبی و ایجاد ترس و واهمه نسبت به عواقب شعارهای ساختارشکنی که در روز عاشورا سر داده شد و با همه ترفندهای صداوسیما در بزرگنمایی صحنه تظاهرات، باز هم نتوانست به آرزوی خویش برسد. گرچه خامنه ای شورش و اعتراضات خیابانی مردم را به کاریکاتور انقلاب بهمین تشبیه کرد، اما در واقعیت امر این نمایشات آنها بود که در قیاس با تجمعات بزرگ و میلیونی گذشته همین نظام و یا حتی تظاهرات میلیونی و خودجوش 25 خرداد، کاریکاتوری بیش نبود.

بقیه در صفحه 3

پیام کمیته مرکزی سازمان
به مناسبت یازده دی
یادمان جانباختگان
"راه کارگر"



در صفحه 2

حجاب اجباری، زندانی در زندان!

لاله حسین پور

بحث حجاب مثل زخمی کهنه می ماند که هیچ گاه پینه نبسته و همواره خونین و دردناک رخ می نماید.
حجاب اجباری یکی از مهم ترین و اصلی ترین ابزار سرکوب زنان در طول 32 سال حکومت جمهوری اسلامی بوده است. ابزاری که در ابتدا با خاموشی و تسلیم پذیرفته شد و بجز اعتراضات زنانه که تنها و یتیم فریاد برآوردند و در همان نطفه سرکوب شدند، اکثریت زنان نه تنها آن را جدی نگرفته، بلکه با توجه به گرایشات مذهب گونه سازمان های فعال و سیاسی آن زمان، چه با ایدئولوژی اسلام و چه مارکسیسم-لنینیسم، حتی از آن "استقبال" نیز به عمل آوردند. طرف داران شریعتی و سازمان مجاهدین و انواع و اقسام دیگر سازمان های مذهبی ایده های خود را به هدف نزدیک تر می دیدند و سازمان های چپ نیز که تماما با تفکر مذهبی عمل می کردند و تحت تأثیر نگرش یکسان سازی مانوئیستی و غرب ستیزی با هرگونه پوشش مدرن و ظاهر آرایش و پیرایش شده مخالف بودند، چادر، روسری و مانتو را به فال نیک گرفته و فوراً طرف داران خود را بر آن منطبق کرده و با حماقتی صد چندان نیزه حجاب اجباری را خود با دستان خود بر پیکر جامعه فروتر بردند.

بقیه در صفحه 4

بحران مالی و چاره سازی های موقت!

مجید دارابیگی

بحران مالی جاری در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری با پیش درآمد بحران مسکن در ایالات متحده آمریکا و در هم ریختن سیستم مالی این کشور که نمودار مشخص آن را در ورشکسته گی شمار چندی از بانک های بزرگ این کشور و سرایت شتابان این ورشکسته گی به بانک های اروپایی و آسیایی، صنایع خودروسازی و رکود صنایع در حوزه ی کالاهای مصرفی پر دوام می توان دید، یک بحران ساختاری است و نه یک بحران مالی به آن سان که رژیم های سرمایه داری با تکیه بر رسانه های وابسته جا می اندازند. این بحران که پی آمد آن ورشکسته گی شماری از شرکت های بازرگانی، فروش گاه های زنجیره ای، خدمات ترابری، و ... است و در پیوند با ورشکسته گی ها افزایش شمار بی کاران و از کار بازمانده گان را باید دید نه نخستین بحران ساختاری نظام سرمایه داری است و بی گمان نه آخرین آن!

بقیه در صفحه 5

به مناسبت یازده دی روز بزرگداشت شهادی سازمان

یازده ی ماه روزی است که رفیق علیرضا شکوهی را تیرباران کرده اند.

برای ما راه کارگری ها- مستقل از آن که امروز منفردیم یا متشکل - این روز، روز شهادی ماست. روز بزرگداشت جان های شیفته ای ست که سینه ملامال از عشق داشتند و در سر سودای رسیدن به دنیایی که در آن استثمار نباشد، استبداد نباشد، استثمار نباشد... دنیایی دیگر، دنیایی بهتر و انسانی تر. در مسیر این راهپیمایی با شکوه است که عزیزان ما در کنار هزاران هزار جان های شیفته دیگر، با شقاوت تمام به خاک افتادند.

رژیم اسلامی که ارتجاع مخوف هزاران ساله را پشتوانه نگرهبانی از ارتجاع نظام سرمایه داری قرارداد است؛ چون خود را در مقابل اکثریت مردمان می بیند، پشت تیر و تبر و طناب دار سنگر گرفته است.

آدمکشان حکومت اسلامی در تمامی این سه دهه ی سیاه با ربودن دگراندیشان، جوانان و حتی معترضان خودشان و شکنجه و اعدام آنان می خواهند از مردمی که این رژیم را نمی خواهند انتقام بکشند.

اما اگر در حکومت اسلامی همواره چوبه های دار برپاست و جوخه های تیرباران آماده ی اجرای فرمان آتش است، مقاومت و ایستادگی مبارزان هم به همان قدرت جریان داشته است.

امروزه نه تنها بی حقوقی عمومی توسط رژیم موجب انفجار جنبش توده ای شده است، که اصل شکنجه و اعدام زیر پرسش جدی قرار گرفته و موجب نفرت مردمان ایران گردیده است. اگر در گذشته مخالفت با اعدام و شکنجه محدود به بخشی از روشنفکران و مبارزان بوده؛ امروزه اما نفی بدون قید و شرط هر نوع شکنجه و اعدام نسبتاً توده گیر شده است و این خود بیانگر رشد آگاهی، احترام به حقوق انسان و حق حیات آن و مقابله و نفی هرگونه خشونت و انتقام کشی ست.

در سالروز بزرگداشت شهادی سازمان، مبارزه بی امان و سازمان یافته برای نفی بی قید و شرط شکنجه و اعدام - در هر شرایط و به هر بهانه - بخشی از تجدید عهد ماست با جانبخستگان راه سوسیالیسم و آزادی. تداوم پیکار برای تحقق آرمان با شکوه آنان باید با پی گیری در این وظیفه گره بخورد و دفاع از حق حیات انسان به یک وظیفه دایمی تبدیل شود.

جاودان باد یاد جانبخستگان راه آزادی و سوسیالیسم

سرنگون باد رژیم اسلامی ایران

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۰ دی ماه ۱۳۸۹

(۳۱ دسامبر ۲۰۱۰)



= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 66851310 - 40 - 49

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://biphome.sprav.se/radiohambastegi>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوماً مواضع سازمان ما نیستند .

آیا حکومت اسلامی از کابوس ...

یک دوره دیگر تمدید می شود و یا در شاخص مهم دیگری سخن از محاکمه معاون اول ریاست جمهوری اسلامی اول در میان است و نماینده مجلس وحامی سرسخت دولت-رئاستی- را به دادگاه روحانیت احضار می کنند. حذف متکی وصف آرائی دولت و مجلس در عرصه های گوناگون و منازعات قوه قضائیه با دولت و از جمله نامه پراکنی های الهام علیه دادستان و قوه قضائیه همه و همه نشان از همین شدت گیری تضادهای درونی در میان باندهای درونی حاکمیت دارد. در حقیقت طرح محاکمه همزمان عوامل احمدی نژاد و فرزندان رفسنجانی-البته یکی نقد و دیگری تسویه و در صورت بازگشت به داخل کشور، تاکتیک جناح اصول گرایان سنتی برای به عقب راندن تعرض دولت از یکسو و بدست گرفتن ابتکار عمل بدست خود و نه مثلا رفسنجانی و... از سوی دیگر است.

از سوی دیگر شاهدیم که همزمان با آن همین اصول گرایان سنتی بیش از پیش بر طبل تهدید و محاکمه سران جنبش "سبز" و مرزبندی بان-شعاری که خامنه ای بیش از هر کس دیگر بروی آن پافشاری می کند- می کوبند تا هم با گرفتن ابتکار عمل از دست جناح احمدی نژاد در این عرصه و هم جلب حمایت بیشتر خامنه ای و هم به یک دست کردن صفوف پراکنده و شکاف برداشته خود در برخورد با "جنبش سبز" و "فتنه گران" نائل آیند. چنانکه شاهد مرزبندی های تازه و تندتر عناصری چون باهنر لاریجانی ها ویا حتی رفسنجانی با عوامل فتنه هستیم که بخشی از مقتضیات صف آرائی تهاجمی تر این جریان برای بیرون آمدن از لاک دفاعی و مقابله قوی تر با تهاجم دولت از یک جانب و مقابله با خطر خیزش مجدد اعتراضاتی که آتش زیر کاستر نامیده می شوند و می توانند در بحبوحه این منازعات سر بلند کنند. هم چنانکه حملات تند اخیر آنها به پیشنهادات محمد خاتمی در دیدار با نمایندگان اقلیت مجلس در مورد شروط حداقلی شرکت در انتخابات، هم چون سخنان تهدید آمیز دادستان تهران و احمد خاتمی و سایر نامه در نماز جمعه مینی بر محاکمه حتمی سران فتنه و یا تهدید های روزنامه کیهان و...، همگی مؤید چنین رویکردی است.

در چنین فضای سرشار از رقابت و کشمکش بود که طرفین ناچار شدند از خیر راه پیمانی روزتاریخی "حماسه 9 دی" بگذرند و عطایش را به لقایش بخشند. به همان مراسم ویزرگداشتهای پراکنده و تبلیغاتی بسنده کنند و نیروی خود را برای 22 بهمن بسیج کنند. چرا که چنین تجمعی در فضائی این چنین رقابتی می توانست بیش از وحدت شکاف های درونی حاکمیت را به نمایش بگذارد که البته می تواند موجب بهره گیری رقبا و نیز خطر سرباز کردن اعتراضات مردمی گردد. بهمین دلیل آنچه را که متولیان راه پیمانی بصورت سرپوشیده و به مصلحت نبودن راه پیمانی بیان می کنند، می توان در سخنان اعتراضی مداح-لومپنی مثل منصور ارضی با وضوح بیشتری مشاهده کرد. چرا که او با صراحت بیشتری از همانند مقامات دولتی از برگزاری مراسم خیابانی توسط هیئت های مذهبی سخن می گوید و اینکه به آنها گفته شده است که به برگزاری آن در یک مهدیه و مکان سرپوشیده بسنده کنند. اولیته در همان حال از اینکه چرا "فتنه گران" را بدست آنها نمی سپارند تا اعدامشان کنند، به خوبی ماهیت آدم خوارانه این دارودسته های مذهبی را که اکنون به نفع اصول گرایان سنتی و علیه دولت و ویژه شخص مشائنی جهت گیری کرده اند، نمایان می سازد.

اما واقعیت مشهود دیگری نیز از خلال این کشمکش ها خود را نشان می دهد و آن اینکه در اولین سالگرد "حماسه" رژیم هنوز نتوانسته است خود را از شر کابوس خشم خفته و لوسرکوب شده مردم رها سازد. خشمی که سرکوب شده اما از بین نرفته است. چرا که اولاً دامنه آتش "فتنه" بیش از پیش بدون صفوف خودشان کشیده شده است و حتی طرفین منازعه بکدیگر را به انجام "فتنه" های بزرگتر از آنچه که در سال گذشته اتفاق افتاد، وگویا در آینده صورت خواهد گرفت، متهم می کنند! وعده رفرزه شدن موج جدیدی از خواص بی بصیرت با رنگ و لعاب حتی مذهبی تر و اسلامی تر، از جمله مشخصات "فتنه" بعدی است و ثانیاً نگران خیزش مجدد جنبش اعتراضی به خصوص باتوجه به نگرانی های ناشی از آزادسازی قیمت ها در ایام جدیدتر و خطر ناک تری هستند. گرچه آنها در استقرار آرامش گورستانی خود بر جامعه، فعلا در ستایش از "نبوغ" و تدابیری همتای رهبری گوی سبقت از یکدیگر می ربایند و آن را نشانه پشتیبانی مردم از نظام می دانند، اما آشکارا خود نیز به آنچه می گویند باور ندارند و هر لحظه خطر بروز اعتراضات جدید را گوشزد می کنند. اینکه رژیم پس از سپری شدن مثلا دوسه هفته از اجزای پارانه ها، از اینکه شورشی صورت نگرفته است، دستهایش را به هم کوفته و سرازیر نشناسد و به یکدیگر قوت قلب بدهند، نشان از آن دارد که ناچه حد دخالت خود، در هر لحظه نگران خیزش های مردمی هستند. از جانب دیگر مثل همه مستندین تاریخ خیلی زود به سجده شکر گذاری از باب استقرار امنیت و آرامش مجدد برای دوام حکمرانی و حفظ ثروت های انباشته شده خود افتاده اند. آنها حتی انجام سیاست گذاری منتظر ته کشیدن پولهای نقدی و واریز شده به حساب های مردم و واکنش احتمالی آنها در برابر دریافت قبض های چند برابر شده برق و آب و گاز و یا نمایان شدن تورم اجتناب ناپذیر از آزادسازی قیمت ها نمانده اند. بدیهی

چرا که اگر برآمد اعتراضی مردم علیه رژیم جو سرکوب سنگین سالیان دراز سر بلند کرده بود و حامل پتانسیل عظیمی بود که تنها بخش کوچکی از آن توانسته بود آزاد شود، تجمع فرمایشی و دولتی رژیم که بدو و با اصرار و قیاحه ای آنرا خود جوش می نامد، آشکارا نمایشگر سیر نزولی اقتداری بود که اکنون حاکمیت بیش از هر زمانی به آن نیاز داشت. از این روتنامی توان خود را بکار گرفت که با استفاده حداکثر از صنعت دروغ، از آن یک "حماسه تاریخی" برای ثبت در تاریخ بسازد و تقویم رسمی را نیز به همین منظور دست کاری کرد. خامنه ای در برابر نظریه های گویا گونه خود تعداد شرکت کنندگان در کشور را دهها میلیون نفر عنوان کرد! مهره هایی چون طائب تعداد شرکت کنندگان سه میلیون نفر اعلام کردند. اما از آنجائی که حرف مفت مالیات ندارد، اخبار خطیب خلیفه در نماز جمعه- احمد خاتمی- یک میلیون نفر هم به آن اضافه کرد تا کفه آن بطور محسوس از تظاهرات سه میلیونی 25 خرداد سنگین تر شود!

سالگرد "حماسه"

اما سالگرد آن روز "حماسی" که قرار بود به عنوان روز تاریخی در تقویم اسلامی ثبت شود، علیه رژیم آن همه جار و جال تبلیغاتی و حتی در شرایطی که به ادعای خودشان "فتنه را" خوابانده و نظام را بیمه کرده اند، با کمال تعجب شاهدان بودیم که رژیم نتوانست در اولین سالگرد "حماسه" یک تجمع و راه پیمانی سراسری و بزرگ در تهران و البته نقاط دیگر برگزار کند! در اینجا این سؤال مطرح است که چرا رژیم نتوانست در اولین سالگرد این روز تاریخی، حتی همان تجمعات نمایشی متعارف خود را نیز برگزار کند؟ این که بگوئیم رژیم از برگزاری یک چنین تجمع نمایشی و دولت فرموده به از نظر تامین حضور جمعیت حداقل نیز نتوان بود، با واقعیت های موجود و امکاناتی که بطور طبیعی انحصار قدرت دولتی فراهم می کند و ویژه در شرایط رعب و سرکوب چندان خوانائی ندارد. فراموش نکرده ایم که رژیم شاه حتی در شرایط بحران انقلابی قادر به بسیج صدها هزار چماق دار بود و جمهوری اسلامی در این زمینه حتی دارای قابلیت های بیشتری است. ممکن است گفته شود که با توجه به نزدیکی 22 بهمن رژیم از برگزاری دو تجمع بزرگ در چنین فاصله کوتاهی صرف نظر کرد. پذیرش چنین دلیلی نیز جز صرف نظر کردن ضمنی رژیم از تاریخی بودن آن حماسه بزرگ نبوده نمی تواند پاسخ چندان قانع کننده به نظر آید. میدانیم که اولاً رژیم در سال گذشته در وضعیت بدتر از امروز آن را برگزار کرد و حال آنکه امسال، هم بدلیل سرکوب و لومپنت جنبش اعتراضی و هم برای تثبیت آن "رویداد تاریخی" و هم "کوبیدن مشت" بر دهان مخالفین خود و تضعیف روحیه مبارزاتی و نیز دهن جچی به "استکبار" نیاز وافر به آن داشت. بنابراین منشأ این ناتوانی را نه ناتوانی در بسیج حامیان خود، بلکه در عامل دیگری باید دید.

به گمان من، عامل اصلی را باید در تشدید بی سابقه شکاف در میان بالائی ها جستجو کرد. واقعیت آن است که در سال گذشته ابتکار اصلی راه پیمانی در نهم دی بدست حامیان احمدی نژاد بود که در آن نه فقط علیه موسوی و کروبی و خاتمی و... شعارهای تهدید آمیز داده شد بلکه حتی رفسنجانی و فرزندان وی و برخی از عناصر طریف اصول گرایان میانه رو و یا مصلحت گرا نیز از گردن این تهدید ها درمان نبودند. به طور کلی باید توجه داشت که این روزها به مناسب و ماهیت وجودی خویش، بیش از سایر مناسبت ها دستخوش منازعه جناح هاست. چنانکه امسال علاوه بر تشدید شکاف میان اصلاح طلبان و ائتلاف حاکم، بین خود مؤتلفین موسوم به اصول گرا نیز شکاف ها دامن گرفته است. یعنی شکاف بین باند وادارودسته احمدی نژاد با دیگر باندهای موسوم به اصول گرایان سنتی و محافظه کار و حامی بازار و روحانیت (در قالب جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین قم و امامان جمعه و مراجع و...) و احزاب و تشکیلات های چهارده گانه خط امام و رهبری و از جمله مؤتلفه که بیش از پیش بارز شده و در برابر هم صف آرائی کرده اند. در ساختارهای قدرت این صف آرائی ها بصورت صف آرائی مجلس و قوه قضائیه و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان در برابر قوه مجریه با زتاب یافته است. برای نشان دادن پیشرفتگی این تضادها می توان در قیاس سال گذشته به برخی فاکتورهای گویا اشاره کرد. مثلا اگر در سال گذشته عکس فرزندان هاشمی و شعارهای تهدید آمیز در دست راه پیمانی بود و این ها دشمنان نظام متحد دشمن عنوان می شدند و حتی تصاویرشان به همراه شیطان بزرگ به آتش کشیده شد و یا در زیر پالگدکوب گردید. به انتقام لگدکوب شدن عکس خامنه ای و خمینی در روز عاشورا، امسال شاهدیم که تقریبا هم زمان با سالگرد آن "حماسه"، دادگاهی در قوه قضائیه در پی رسیدگی به شکایت محسن هاشمی از سردبیر روزنامه دولتی ایران، سردبیران محکوم به زندان و شلاق می گردد. یاریاست پسردیگری در رأس مترو برای

است که نسبت فشارهای اقتصادی و اجتماعی با اعتراضات، پیچیده تر از یک رابطه خطی و مستقیم است که بتوان ساده لوحانه به دست کوبی پرداخت. چرا که سرکوب و عوامل دیگری چون پرداخت های نقدی موقتی ویا پرکردن انبارها از اجناس وارداتی برای جلوگیری از جهش تورمی و... ممکن است در کوتاه مدت در پنهان ماندن عوارض تورمی و سیمای مهیب آزادسازی قیمتها مؤثر باشند و بتوانند در جلو عقب بردن اعتراضات و چگونگی آن دخیل باشند، اما در افزودن بر پتانسیل ناراضیاتی و انباشت خشمی که می توانند به اشکال گوناگون و متفاوت و حتی پیش بینی نشده ای فوران کنند، تردیدی وجود ندارد. از قضا باوقوف به همین واقعیت انباشت ناراضیاتی هاست که جناحهای گوناگون حاکمیت قادر نیستند همزمان نگرانی خود را از خطر بروز اعتراضات توده ای و باصطلاح خودشان "فتنه بزرگتر" پنهان کنند و برای مقابله و پیشگیری از آن جز برقراری ترمیدور جدید و برافراشتن تیرهای اعدام و سیله دیگری در چنجه خود ندارند. حکومتی که از همه مؤلفه ها و ابزارهای حکمرانی جز سرکوب و برافراشتن تیردار و زندان و شکنجه چیزی برایش باقی نمانده باشد، به گنبدگی کامل رسیده است.

89-10-16 06-01-2011

ادامه از صفحه یک

حجاب اجباری ...

صحبت از 30 سال پیش نیست، صحبت از تمام این 30 سالی است که به همین ترتیب گذشتند. صحبت از جنبش زنان است که طی این سال ها نه تنها اشاره ای به حجاب اجباری نکردند، بلکه هنوز هم آن را به مثابه تابویی نزدیک نشدنی می پذیرند و اکنون به دنبال تفسیر آیه هایی از کتاب قرآن هستند تا آنرا تطبیف کرده و گریزهای ناگزیر از حجاب را قابل پذیرش مذهب اسلام جلوه دهند. چه اهمیتی دارد که ثابت کنیم، قرآن از آزادی پوشش حرف زده، یا از حجاب؟ آیا اگر در قرآن آمده بود که حجاب باید اجباری شود، می بایست از حجاب اجباری دفاع به عمل می آوردیم؟ البته با آثانی که می خواهند دستورات قرآن را در جامعه پیاده کنند و دولتی فارغ از مذهب را نمی پذیرند و جدایی دین از سیاست را قبول ندارند، نمی توان چنین بحثی را به پیش برد. اما اگر از دمکراسی، از جدایی مذهب و دولت، از آزادی پوشش و عقیده و بیان سخن می گوئیم، دیگر نمی بایست از کتاب قرآن آیه بیاوریم که آیا اجازه نمایانند موی سر را داریم یا نه. آیا اگر ضدیتی کشف شد، چه باید کرد؟ آیا باید از مبارزه برای دست یابی بخشی از حقوق زنان درگذشت و به قوانین اسلام در آن مورد بسنده کرد و اگر در قرآن تنها از "گربیان" صحبت شده، پس مجبوریم گربیان را ببوشانیم و گرنه زندان، شلاق و اعدام حق خاطی است! آیا این یک خودساستوری عظیم در شرایط سرکوب حاد حاکمیت مذهب نیست؟

اگر به این امر واقفیم که اکنون زیر سرکوب ناچارا از برخی درخواست های جنبش زنان در می گذریم و آگاهانه به آن نزدیک نمی شویم، بحث دیگری می طلبد.

اما مشکل تنها سرکوب نیست. بسیاری از درخواست های جنبش زنان دچار سرکوب هستند، اما بر آنان قاطعانه پافشاری می شود. مشکل زخم کهنه حجاب اجباری است که توسط عده ای داوطلبانه پذیرفته شده است. مشکل همین "عده ای" هستند که این زخم باز را در پیشانی جامعه نمی بینند و جایگاهی برای مبارزه 32 ساله زنان و مردان کشورمان که از کودکی ناچار بودند، از فرق سر تا نوک پای خود را زندانی پارچه های کلفت و تیره کنند، قائل نیستند. همین جا برای چندمین و چندمین بار تأکید کنیم که بحث ابد بر روی حجاب اختیاری و داوطلبانه نیست. هر چند که می توان پدیده حجاب را فارغ از اجباری یا اختیاری بررسی کرد و ریشه های وجودی آن را به بحث گذاشت.

اما این جا تنها و تنها بحث بر سر زندانی کردن بدن به ضرب سرنیزه در زندان بزرگ جامعه است. زندان هایی که جمهوری اسلامی ساخته و آن چنان پروراند که برخی فشار حصارهای آن را

در پیرامون خود و بر بدن خود احساس نکرده یا نمی خواهند که احساس کنند. همواره مسائلی "مهم تر" وجود دارند که "بی اهمیت بودن" نیزه حجاب اجباری را که به ویژه بر سر دختران و زنان کشورمان نشانانه رفته است، اثبات می کند.

حجاب اجباری شخصیت دوگانه را باز سازی می کند.

حجاب اجباری خشونت آشکار به گستردگی یک جامعه است.

حجاب اجباری از جانب اکثریت دختران و پسران کشورمان هرگز پذیرفته نشد و مبارزه با آن به طور خود به خودی، با نافرمانی و با ایده های متنوع هریار از سر گرفته شد.

با تمام این ها شعار آزادی پوشش و مبارزه با حجاب اجباری هیچ گاه به لیست درخواست های جنبش زنان افزوده نشد. پس چه زمانی می بایست این مطالبه جدی گرفته شده و همراه با خیل دختران و پسرانی که با سر و روی خونین باتوم می خوردند، یا در زندان ها مزه شلاق را می چشند و در اولین فرصت روسری های خود را در آتش می سوزانند، جنگید؟ چه زمانی؟ اکنون 32 سال است که تأخیر داشته ایم.

حال که نسرين ستوده، زنی که مانند دیگر هم زندانی های خود، حقارت جمهوری اسلامی را چه در زندان بزرگ جامعه و چه در زندان های تودرتوی اوین، چه با شکوه، چه عظیم و چه لخت و برهنه به مردم، به ایران و به جهان نشان داده است، و باز هم باجرتی ستودنی، در ویدئوی خود بدون روسری پیام می فرستد، این جرئت را به دیگران نیز می دهد که اندکی درباره حجاب اجباری صحبت کنند و بنویسند.

کمدی است یا تراژدی؟ که موهای زنی در ویدئو چنین ولوله ای میان حاکمان ستم گر انداخته است. حاکمان بزدلی که از وحشت حرکات بزرگ مردم، کوچک ترین تکانی را به زور توپ و تانک نابود می کنند، طبیعی است که تحمل موهای بدون روسری در یک ویدئو را هم ندارند و از آن به عنوان بهانه ای برای سرکوب بیشتر، حتی در داخل زندان، استفاده می کنند.

این عمل تنها حکایت از ترس عظیم از جنبش عظیم مردم دارد که خود را به صورت دستگیری های گسترده، شکنجه و تجاوز و اعدام انسان ها نشان می دهد.

جنبش اما، عظمت خود را اکنون در تک تک انسان هایی نشان می دهد که در مقابل بیدادگاه های جمهوری اسلامی می ایستند، افشا می کنند و جاودانه می شوند.

نسرين ستوده ها اکنون نماد جنبش زنان هستند. طرح رفع حجاب اجباری و آزادی پوشش دیگر تابویی نیست که جنبش زنان به آن نزدیک نشود. بیاییم به جای انطباق حق آزادی پوشش بر آیه های قرآن، این حق و به طور کل حقوق زنان را مستقلا و از زاویه ظلم و تبعیضی که بر آن می رود، طرح و بررسی کنیم!



بحران مالی و ...

یا تحت انحصار دیگران برآیند و هم باید افزود که سیاست های اقتصاد جنگی در دو دهه ی گذشته ناکامی خود را آن چنان به اثبات رسانیده که میدانی برای مانور دوباره ی سیاست روی آوردن به جنگ بر جای نمی گذارد.

وجه دیگری از روی گردانی قدرت های بزرگ سرمایه داری از بسیج نظامی در این دوره از بحران را جدای از ادغام بازارها و سرمایه ها و ناکامی سیاست های نظامی گری دو دهه ی گذشته، باید در بن بست کاربرد شیوه های اقتصاد جنگی و سیر فزاینده و بالا رونده ی هزینه های نظامی و در پیوند با آن افزایش سیل آسای بدهی دولت های بزرگ و قدرت مند دانست. هزینه هایی که سر به آسمان می زند و هم اکنون بر اقتصاد شکننده ی این کشورها سنگینی می کند و بنیه ی مالی آنان گنجایش افزایش بیش تر این حجم از هزینه ها را اجازه نمی دهد.

بنا بر یک گزارش رسمی هزینه های نظامی ده کشور جهان، ایالات متحده آمریکا با رقم 607,3 ، چین 84,9، فرانسه 65,7، بریتانیا 65,3، روسیه 58,6، آلمان 46,8، ژاپن 46,3، ایتالیا 40,6، عربستان 38,2، و هند 30، در سال گذشته به رقم یک هزار و چهارصد و شصت و چهار میلیارد دلار رسید که هند با سی میلیارد در ردیف دهم و ایالات متحده ی آمریکا با ششصد و هفت میلیارد و سیصد میلیون در مقام نخست قرار دارد. این گزارش گویا خود نشان از بن بست سیاستی دارد که محافل راست تندرو آمریکا، به ویژه در پیوند با حزب جمهوری خواه در سی سال گذشته مبلغ آن بوده اند و هم پیمانان نظامی خود را فراتر از تشویق به افزایش هزینه نظامی، زیر فشار می گذاشتند تا رقم بزرگ تری از بودجه ی سالانه ی خود را به هزینه های نظامی و خرید جنگ افزار اختصاص دهند. کاریست همین سیاست است که در اوج خود و در دوران هشت ساله ی زمام داری «بوش کوچک» به بحران مزمن اقتصادی این کشور شتابی تازه می بخشد و بازتاب این شتاب در تشدید بحران کنونی نقشی انکار ناپذیر دارد. سیاستی که بر آن بود تا پس از زوال اتحاد شوروی پیشین، با کوبیدن بر طبل رقابت های نظامی و اجرای طرح های بلندپروازانه هم چون جنگ ستاره گان، هم سروری ایالات متحده ی آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت جهان جاودانه سازد و هم در پرتو هزینه های گزاف نظامی اقتصاد بیمار آمریکا را رونقی تازه بخشد. اما این هزینه های هنگفت نظامی نتوانسته است برای بحران مزمن اقتصادی ایالات متحده ی آمریکا مرحمی باشد تا چه رسد به تزریق شکوفانی و دست یابی به رونق دوباره ی دوران پس از جنگ (جنگ دوم جهانی)!

در پرتو سیاست نئولیبرال های حاکم بر ایالات متحده ی آمریکا و سرزدن هزینه های نظامی به رقم های نجومی و تامین بودجه برای طرح های بلند مدت نظامی سلطه گرایانه و نیز ادامه هزینه پایگاه های نظامی در داخل و خارج این کشور در کنار هزینه ی لشکرکشی های خارجی و اشغال دیگر کشورها، از جمله اشغال نظامی تمام عیار افغانستان و عراق، رقم هزینه های دولتی آن چنان بالا گرفته که ادامه ی آن در مقیاس کنونی و تامین کسر بودجه ی سالانه تنها در پرتو دریافت وام های سنگین تر و بلند مدت تر از بانک های خصوصی میسر است و این در حالی است که شمار زیادی از بانک های خصوصی وام دهنده در ایالات متحده آمریکا، اروپا و آسیا، ورشکسته هستند، یا در آستانه ورشکسته گی و یا با مشکل نقدینه گی رو به رو هستند و با پشتیبانی مالی بزرگ ترین دولت های وام گیرنده بر پا مانده اند!

نکته ی درخور توجه این که سیاست نئولیبرال ها در سه دهه ی گذشته مبتنی بوده است بر کاهش مالیات شرکت های بزرگ و کلان سرمایه داری و برای جبران آن، افزایش مالیات بر کالاها و خدمات مصرفی و بالا بردن هزینه ی بیمه درمان، بی کاری بازنشسته گی فروشنده گان نیروی کار (مزد بگیران و حقوق بگیران)، سیاستی که هم چنان ادامه دارد و به نوبه ی خود کاهش قدرت خرید و فشار بر طبقات و افشار پائین را به هم راه دارد و از آن جا که کاهش مالیات کلان سرمایه ها در شرایطی به اجرا در می آید که هزینه های گزاف دولتی رو به فزونی دارد و با سیاست فشار بر پائین جبران ناپذیر است در نتیجه تنها راه چاره ی دولت ها روی آوردن به وام های تازه است و تعهد پرداخت بهره های سنگین در قبال دریافت آن ها و

نظام سرمایه داری در سه رشته ی اصلی اقتصاد، یعنی صنعت، کشاورزی، و خدمات، که بانک ها و شرکت های بیمه گذار و موسسات مالی سرمایه گذار حلقه ی اتصال آن ها هستند در گذر زمان، بحران های دوره ای یا ادواری خود را به تناوب به نمایش می گذارد و دهه های گذشته بارها شاهد این نمایش تکراری بوده است. نمایشی تکراری در هر دهه، و گاه کم تر از یک دهه، که گاه تنها در یک کشور و یا یک منطقه، در بردارنده ی چندین کشور بروز می یابد و گاه به گسترده گی یک قاره و یا پنج قاره ی جهان خود را نشان می دهد! اینک در پی سه دهه متوالی از ریزه بحران ها به یک باره شاهد بحرانی هستیم به گستره ی جهان سرمایه داری و در قلب جهان سرمایه داری! بحرانی نه در یک کشور مانند آرژانتین و یا یک منطقه، مثل جنوب آسیا، مالزی، سنگاپور و اندونزی که در دهه ی گذشته روی داد؛ بل که بحرانی در گستره ی پنج قاره و متمایز از بحران های چند دهه ی پیشین؛ بحرانی از ژرفای پوسیده گی نظام سرمایه داری و بن بست تاریخی آن، بحرانی از بن بست رشد، که از دهه ی سی سده ی گذشته تا کنون ماندنی نداشتند است.

دولت های بزرگ سرمایه داری در برابر بحران دهه ی سی سده ی گذشته با دخالت آگاهانه در بازسازی اقتصادی، سیاست اقتصاد جنگی را در پیش گرفتند و با میلتریزه ساختن بنیادهای جامعه و تبدیل واحدهای صنعتی از کار باز مانده به تاسیسات نظامی و در خدمت ماشین جنگی در آوردن آن ها، با افزایش آهنگ رشد و بالا بردن حجم تولید جنگ افزارهای مدرن و سرمایه گذاری های کلان برای گسترش زیر ساخت های اقتصاد نظامی، و تدارک لازم برای برآوردن نیازمندی های یک جنگ تمام عیار بلند مدت و فراخوان نیروهای بی کار و از کار بازمانده به زیر پرچم برافراشته ی جنگی به مهار بحران پرداختند و پرولتاریای شاغل و از کار بازمانده، این نیروهای بنیادکن سرمایه را که می بایستی در اوج بحران اقتصادی و سیاسی به تسویه حساب با بورژوازی خودی بپردازد و آن را از سر راه خود بردارد به جنگ علیه هم دیگر واداشتنند و هم در پایان جنگ، در یک اقدام مشترک سازمان یافته به بازسازی ویرانه های جنگ واداشتنند و در پرتو سیاست بازسازی پس از جنگ، با تدارک جنگ های منطقه ای به کاهش فوران بحران و کاهش شمار بیکاران نامل آمدند و در پرتو تداوم این سیاست با کنترل بحران و دست یابی به درجه مناسبی از رشد و گسترش تولیدات صنعتی، کشاورزی و کشف حوزه های جدید خدماتی در پرتو استراتژی جنگ سرد نظام سرمایه داری را برای چند دهه پایدار ساختند. هر چند شکوفانی اقتصادی چندان دوام نیاورد و با بحران دلار و لیره ی استرلینگ در دهه ی هفتاد هم چون کورگی چرکین دهان گشود!

اما بحران کنونی هنوز در آغاز راه است و در این مرحله هنوز به شدت دهه ی سی سده ی گذشته نیست و یا هنوز دامنه و شدت آن، بروز آن چنانی نیافته است که دولت های سرمایه داری با احساس خطر جنگ داخلی و شورش های توده ای خود را در آخر خط دیده برای بقای خود به جنگ برون مرزی روی آورند.

ناگفته نماند که در نهایت خوش بختی هیچ یک از کشورهای بزرگ درگیر بحران در شرایط کنونی بر آن نیستند که با گزینش سیاست اقتصاد جنگی به جنگ بحران بروند و یا با روش های اقتصاد جنگی به مقابله ی با آن برخیزند. البته این جنگ گریزی و روی گردانی قدرت های بزرگ درگیر بحران، از روی آوردن به سیاست اقتصاد جنگی را نباید از ناچاری آنان دانست و نه از دگرگونی سرشت جنگ خوآهانه ی آنان، یا روی آوردن آنان به سیاست های جنگ ستیزی! زیرا با ادغام گسترده ی بازار کان و سرمایه و در هم تنیده شدن سرمایه ها در حوزه ی مالی، صنعتی، کشاورزی و خدماتی میدانی چندانی برای بورژوازی خودی در این کشور و یا آن کشور بر جای نمانده تا با اقدامات نظامی در صدد دست یابی بر بازار تحت کنترل و

گذشتن بار تازه ای بر دوش بار سنگین بودجه سالانه ی کشور! و نیز باید افزود که این همه ی ماجرا نیست، زیرا ضرورت پرداخت بهره های سنگین به نوبه ی خود، کاهش هزینه های همه گانی و کاهش خدمات همه گانی را در پی دارد و کاهش سهم خدمات دولتی و خدمات همه گانی، از یک سوی با کاستن از شمار مزد بگیران و حقوق بگیران بخش دولتی و بخش همه گانی، بر شمار بی کاران می افزاید و پرداخت مستمری بی کاری به بی کاران از کار بازمانده بار بیش تری است بر دوش دولت ها!

پایین آمدن سطح زنده گی لایه های گسترده ای از شهروندان که وابسته به خدمات دولتی و همه گانی هستند، پدیده ی کاهش قدرت خرید را با خود دارد و پی آمد کاهش قدرت خرید هر بخش از لایه های اجتماع، کاهش مصرف کالاها و خدمات مصرفی و از کار بازماندن یگان های تولیدی و خدماتی در این حوزه ها و بالا رفتن میزان رکود و گامی بیش تر در ژرفای بحران فرورفتن را به بار می آورد! این سیاست تنها در مورد کشورهای بزرگ و قدرت های جهانی نیست که به کار بسته می شود، بل که سیاست لاغر کردن دولت ها و کاستن از میزان خدمات دولتی و حذف یارانه ها (سوبسید ها) که محور سیاست نولیبرالی است و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اهرم های فشار آن هستند در همه کشورهای جهان از کوچک تا بزرگ و از جمله در ایران هم به کار بسته می شود.

از سویی دیگر به سبب پیش رفت های فنی (تکنیکی) و فن آوری (تکنولوژی) در حوزه ی ابزارسازی و به ویژه صنایع سنگین، انتقال سرمایه های هنگفت از حوزه ی تولید کالاها و خدمات مصرفی به این حوزه نقش چندانی در کاهش بی کاری ندارد و اختصاص رقم های نجومی به تولید تجهیزات نظامی و جنگ افزارهای پیش رفته تا کنون نتوانسته است نقش چندانی در افزایش اشتغال و کاهش میزان بیکاری و رشد همه جانبه داشته باشد و سفارش های بزرگ ایالات متحده ی و دیگر قدرت های امپریالیستی و رژیم های وابسته به تراست های نظامی نقش چندانی در به بود اقتصاد و کاهش بحران نداشته و در مقابل ایالات متحده ی آمریکا با بدهی چند هزار میلیارد دلاری و کسر بودجه ی فاحش سالانه خود در آستانه ی ورشکسته گی قرار دارد و با این وجود می بایستی بار ورشکسته گی بانک ها و صنایع ورشکسته کشور را هم بر دوش بکشد.

در پرتو دریافت وام های گزاف و بازپرداخت آن ها با بهره های سنگین است که بزرگ ترین اقتصاد جهان این چنین به لرزه در آمده و نخستین پی آمد آن را کاهش برابری نرخ دلار و پوند در جریان چند سال گذشته باید دید و در پیوند با کاهش برابری نرخ دلار و پوند، کاهش قدرت خرید مصرف کننده گان حوزه ی دلار و پوند، رکود صنایع در این حوزه، افزایش نرخ تورم و تشدید بحران را! ناگفته پیداست که فرار سرمایه ها از کشورهای متروپل و انتقال تاسیسات و یگان های تولیدی و خدماتی به ویژه از دو کشورهای متروپل بریتانیا و ایالات متحده ی آمریکا به کشورهای در حال انکشاف را باید به نوبه ی خود زمینه ای مهم دانست برای اوج گیری بحران کنون!

بحرانی که با کاهش قدرت خرید بخشی از شهروندان در این دو کشور و دیگر کشورهای متروپل تقاضای داخلی را کاهش داده است و با بروز پدیده ی بی کاری و ناتوانی شمار زیادی از حقوق بگیران در پرداخت دیون خود به بانک های وام دهنده بحران مسکن و بحران ورشکسته گی بانک ها و در هم ریخته گی سیستم مالی جهانی فراتر از دو کشور اصلی آمریکا و بریتانیا در یک رشته از دیگر کشورهای بزرگ و کوچک هم پدید آورده است.

ورشکسته گی صنایع خودرو سازی در آمریکا و بریتانیا و چند کشور دیگر و بر پا داشتن این صنایع با تزریق کمک های دولتی دومین حوزه ای است که دولت های بزرگ تلاش دارند با برپا داشتن آن ها به مهار بحران بپردازند!

اگر در تداوم رقابت چهل ساله ی دوران جنگ سرد جهان دو قطبی، و در تداوم این رقابت، تداوم هزینه های سرسام آور رقابت نظامی و برافروختن جنگ های منطقه ای و دخالت مستقیم در آن ها، هم چون جنگ کره و هندوچین (به ویژه جنگ ویتنام) و دخالت غیرمستقیم در یک رشته از جنگ ها در خاورمیانه، آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، می توانست به کاهش نسبی بحران مزمن اقتصادی در ایالت

متحده آمریکا و کشورهای هم پیمانان اش یاری رساند؛ مداخله ی مستقیم و سیاست جنگ افروزی ایالات متحده ی آمریکا و هم پیمانان نظامی اش پس از پایان جنگ سرد در جمهوری های پیشین یوگسلاوی، شاخ آفریقا، افغانستان و عراق و ادامه ی اشغال نظامی دو کشور اخیر نه تنها به کاهش بحران اقتصادی مزمن در ایالات متحده ی آمریکا و هم پیمانان نظامی اش یاری نرسانده، بل که به وارونه ی گذشته، همان طور که اشاره شد به سهم خود نقش مهمی هم در برافروختن و تشدید بحران مالی و ورشکسته گی اقتصادی این کشور و هم پیمان اصلی اش بریتانیا بر جای نهاده است.

به بیان روشن تر سیاست نظامی گری جمهوری خواهان آمریکا از هنگام زمام داری ریگان و بوش تا دوران زمام داری بوش پسر که با پشتوانه هزینه میلیاردی بسیار گزاف برنامه ریزی می شد نتوانسته است به فروکش نمودن بحران و رکود مزمن اقتصادی این کشور یاری رساند و هم از این روی سیاست کنونی ایالات متحده ی آمریکا تحت رهبری دموکرات ها برای کاستن از فشار بحران اقتصادی هم چون دولت های اروپایی گرفتار بحران، کاربرد شیوه های اقتصادی و تزریق پول دولتی در زیرساخت های اقتصادی است تا در پرتو سیاست تزریق پول و بهره مندی از سرمایه گذاری دولتی و گزینش سیاست های اشتغال زانی به جنگ بی کاری شتافته و با کاستن از دامنه و میزان بی کاری و افزایش قدرت خرید اقشار میانی و پائینی جامعه، با افزایش تقاضا به رکود جاری مهار زده، تولید را سر پای نگه دارند.

اگر به توان برای نظام کنونی سرمایه داری چند ویژه گی برجسته برشمرد، باید نخست به ادغام جهانی سرمایه ها انگشت گذاشت و به جهان شمولی این ادغام، و در پیوند با این جهان شمولی ادغام سرمایه ها بر فراروی سرمایه ها از مرزهای ملی به مرزهای فراملی و جهانی تاکید نمود و به برجسته گی نقش بانک ها و موسسات مالی سرمایه گذار در فرایند این جهان شمولی! دو دیگر ویژه گی برجسته ی نظام کنونی که در دو دهه ی گذشته نمایان تر گردیده، نقش بارزتر پدید ه ی بورس است که جای گاه بسیار مهمی در اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده و ترقی یا تنزل بورس سهام به پارامتری میدل شده است برای سنجش رونق اقتصادی و دامنه ی رشد اقتصادی در یک کشور و یا یک حوزه مالی جهانی که به اقتصاد خصلت دلالی بخشیده است!

درست است که تکامل نظام سرمایه داری در دو سده ی گذشته هم واره با دلایلی و بورس بازی هم راه بوده و دلایلی در نظام سرمایه داری مقوله ی جا افتاده ای است، اما مقوله دلایلی و انگل صفتی سرمایه ی دلایلی در چهارچوب بورس سهام هرگز نقشی همانند امروز و به برجسته گی امروز نداشته است. برجسته گی نقش دلایلی در بازار بورس، در کنار نقش بورس، و تاثیر فزاینده ی قشر انگلی بورس بازان و دلالان بورس و سرمایه است که نوسان بورس سهام را در پی دارد و در پیوند با رشد گسترده ی اقتصاد انگلی و نوسان بازار بورس سهام، باید به نقش ویران گر مدیران شرکت ها و تراست های بزرگ در حساب سازی های دروغین و تراژنامه های نادرست و غیر واقعی اشاره نمود که برای بالا بردن نرخ بورس سهام عرضه می دارند و در کنار این حساب سازی های آشکار و نهان، باید به گسترش شیوه های آوازه گری و شگردهای دلایلی اشاره نمود که به کمک دلالان برای جلب پس اندازهای کوچک و بزرگ در بورس سهام انجام می گیرد و هم باید آوازه گری های دروغین دایر بر همه گانی شدن و یا همه گانی ساختن سرمایه و مالکیت توده ای بر تراست ها و یگان های بزرگ صنعتی، خدماتی و مالی جهان را بر شمرد!

از این روی نقش ویران گر دلان بورس در خانه خرابی مزدبگیران و لایه های پائینی در کشورهای متروپل را در تشدید بحران کنونی نمی توان نادیده گرفت. برای نمونه در سال دو هزار و هشت میلادی که اوج بحران جاری بود و میلیون ها نفر به ویژه در ایالات متحده آمریکا خانه خراب شدند و با پرداخت صدها هزار دلار زیان و چشم پوشی از پیش پرداخت های هنگفت، خانه های مسکونی خود را به چوب حراج سپردند و به بی خان و مان ها پیوستند، یک بورس باز مجاری تبار آمریکایی به نام «سوروس» به تنهایی مبلغ دو میلیارد و

نهمصد هزار میلیون دلار سود خالص برد و پنج بورس باز دیگر به ترتیب از دو میلیارد تا یک میلیارد در همین سال سود برده اند! ملاحظه ی این سودهای نجومی در کنار سودهای هنگفت میلیونی هزاران بورس باز شناخته شده و ناشناخته نقش سرمایه ی انگلی را نمایان تر می سازد.

سومین ویژه گی سرمایه داری کنونی همانا برجسته گی نقش پول است. درست است که نظام سرمایه داری بدون رواج پول و ایفای نقش پول دلیل وجودی ندارد، اما پول به عنوان یک مقوله، فراتر از ارزش مبادله ای، در نقش جای گزینی ارز و در نقش تعیین کننده در ثبات اقتصادی و بازار، امروزه نقشی دو چندان یافته و هم از این روی است که کاهش یا افزایش نرخ پول رایج در یک کشور و یا در یک حوزه ی اقتصادی، اقتصاد آن کشور و یا آن حوزه ی جغرافیایی یا مالی را رقم می زند و به سهم خود رونق به بار می آورد یا بحران؟ ایجاد رکود می نماید یا تورم؟ به افزایش میزان صادرات منجر می شود یا افزایش واردات را در پی دارد! به ثبات اقتصادی می انجامد و یا طایفه دار بحران می شود!

اما از این ویژه گی های کنونی که بگذریم در چهارچوب نظام سرمایه داری یک مقوله ی بنیادی هم چنان حائز اهمیت است که بدون توجه به آن، چه گونه گی بحران و بحران زانی نظام سرمایه داری، دلایل بروز و تکرار دوره ای آن را نمی توان بازگو نمود. این مقوله ی بحران زا که هم زاد سرمایه داری است و از بدو پیدایش نظام سرمایه داری تا کنون هم چنان نقش کلیدی دارد پدیده ی است به نام «بازار» که دو مولفه ی عرضه و تقاضا را در بر دارد. عرضه و تقاضا در مقیاس کوچک یا بزرگ، در مقیاس ملی و در چهارچوب مناسبات جاری در یک سرزمین و یا در مقیاس منطقه ای و جهانی، در دوران سرمایه داری رقابتی، یا در دوران سرمایه داری انحصاری و در دوران جهانی شدن اقتصاد و ادغام جهانی سرمایه ها! مولفه هایی که هنوز هم نه تنها در بازار به مفهوم عام گذشته، که در بازار به مفهوم ویژه ی امروزی و در پیچیده گی های اقتصاد جهانی شده کنونی و دوران ادغام سرمایه ها، هم چنان نقش محوری دارد.

بازار، که در جامعه ی ابتدایی مکانی بود برای مبادله، و هر کس می توانست کالای مازاد خود را با کالای مورد نیازش مبادله کند، هم زمان با رشد سرمایه و گسترش نظام سرمایه داری جای گاهی شاخص تر یافت، جای گاهی که در اقتصاد تکامل یافته، پیش رفته و پیچیده ی امروز هم، هم چنان برقرار است. جای گاهی به گسترده گی جهان ما که همه ی تولید کننده گان و همه ی مصرف کننده گان جهان را جدای از منبع و مقصد کالای تولیدی و خدمات و فرآورده های عرضه شده و جدای از دوری و نزدیکی آنان؛ به یک دیگر پیوند می زند. بازار در اقتصاد کنونی نه به عنوان جای گاهی در محدودیت مکانی گذشته و در مقیاس کوچک، روستا یا شهر و کشور، که بازار به عنوان پدیده ای در گستره ی پنج قاره ی جهان و در بردارنده ی امپراتوری بزرگی از انبوه بی شمار تولید کننده گان و مصرف کننده گان خرد و کلان و کلی و جزئی در همه ی کشورها!

از این روی دست یابی بر بازار با وجود درهم آمیزی سرمایه ها، هم چنان با رقابتی بسیار شدید هم راه است و گسترش بازار و ایجاد بازارهای تازه، هم چون دوران گذشته با سیاست از میدان به در کردن رقیبان کوچک، بزرگ و هم تراز پیوندی تنگاتنگ و ناگسستگی دارد. اما نباید از یاد برد که انگیزه ی اصلی تولید و عرضه ی کالای تولیدی و فرآورده های کانی، دامی و کشاورزی و دست آوردهای خدماتی و در پرتو آن رقابت برای کسب بازار و گسترش بازار و از میدان به در کردن رقیبان هم چنان سود است و بالا بردن نرخ سود! و لازمه ی تداوم سود و بالا بردن نرخ سود، تداوم رشد و افزایش زمینه های تولید، و به اعتبار افزایش تولید، افزایش تقاضا! از این روی برای کاهش هزینه ی تولید، تمرکز کارخانه ای گذشته و سیاست گسترش صنعت ملی در یک کشور، جای خود را شتابان به تولید فراملی می سپارد و غول های صنعتی و مالی در عین رشد و گسترش رو به پراکنده گی دارند؛ پراکنده گی در حوزه ی جغرافیایی جهان زیست گاه ما و به گستره ی کره ی زمین!

گسترش حوزه ی جغرافیایی تولید از آن جا سرچشمه می گیرد که سرمایه از یک سوی در جست وجوی منابع و نیروی کار ارزان تر

بر می آید و از سونی دیگر در صدد کشف، دست یابی و تسخیر بازارهای تازه است. از این روی در پرتو پیاده نمودن سیاست کاهش هزینه ی تولید و کاهش بهای تمام شده ی کالا و خدمات، انتقال مرکزیت تولید و یا بخشی و یا بخش هایی از آن به بازار کار ارزان در دستور کار قرار می گیرد و همین انتقال مرکز تولید، فرآورده ها و خدمات را باید محور اصلی سیاست جهان شمولی سرمایه دانست!

با محور قرار گرفتن انتقال سرمایه و به پی روی از آن روی آوردن سرمایه داران به بازار کار ارزان که خود به خود اشتغال زانی یا افزایش اشتغال در مراکز تولیدی تازه، و اشتغال زدانی یا کاهش میزان اشتغال در مراکز تولیدی کهن را به هم راه دارد؛ از یک سوی زمینه های تازه ای فراهم می آورد برای تقاضاهای تازه و به پی روی از آن، افزایش میزان تولید؛ و از سونی دیگر با بستن کلی و یا جزئی مراکز تولیدی و خدماتی کهن یا پیشین، کاهش قدرت خرید و کاهش تقاضا در حوزه های تولیدی و مصرف پیشین را سبب می شود.

پدیده ی دیگری که این کاهش قدرت خرید و کاهش میزان تقاضا در مراکز تولید کهن را فزونی می بخشد سیاست مدرن ساختن و عقلانی ساختن صنایع و موسسات مالی و خدماتی کهن است برای بالا بردن نرخ سود که به نوبه ی خود با سیاست بی کار سازی گسترده در حلقه ی کشورهای صنعتی و پیش رفته به اجرا در می آید و این سیاست دوگانه ی بی کار سازی در مراکز کهن و سنتی که پیش از این هم اشاره شد زمینه ای است برای کاهش میزان تقاضا و از کار بازماندن یگان های تولیدی و خدماتی در کشورهای متروپل، زیرا با افزایش شمار بی کاران و پائین آمدن سطح زنده گی در حوزه های تولیدی پیشین از میزان تقاضا در این حوزه ها هم کاسته می شود!

با کاهش تقاضا و پدید آمدن اختلال جدی در بازارهای کشور متروپل، بخشی از کالاها، خدمات و فرآورده ها بدون خریدار می ماند و با فزونی تولید بر مصرف، دیالکتیک عرضه و تقاضا، تضاد بنیادی خود را به نمایش می گذارد. زیرا سیاست بالا بردن میزان تولید برای پاسخ گویی به نیازهای بازار، بدون توانایی در برقرار ساختن موازنه ی عرضه و تقاضا، امری که تنها در پرتو اجرای یک نظام برنامه ریزی دموکراتیک می تواند میسر باشد هم واره بحران زا است.

اگر افزایش تولید و کنترل تولید در اختیار تولید کننده گان است و اگر افزایش فرآورده های کشاورزی و ارابه ی خدمات در اختیار عرضه کننده گان؛ افزایش تقاضا و کنترل تقاضا خارج از اراده ی آنان است! اگر چه تولید کننده گان و عرضه کننده گان تلاش دارند با شناخت بازارهای موجود و کشف بازارهای تازه و ارزیابی مداوم از میزان نیازهای بازار، با تداوم آوازه گری برای بالا بردن میزان مصرف و حتا ایجاد نیازهای غیر واقعی، متناسب با رشد کمی و کیفی کالاها، خدمات و فرآورده ها، میزان مصرف را هم بالا برده و موازنه ی عرضه و تقاضا را ثابت نگه دارند؛ اما چون رشد تقاضا و بالا بردن میزان تقاضا با توان مندی مالی مصرف کننده گان پیوند دارد، با وجود تداوم آوازه گری ها و تکیه بر روان شناسی مصرف، باز هم خارج از کنترل باقی می ماند و همین رشد نامتناسب این دو هم زاد یعنی عرضه و تقاضا است که در شرایط مازاد تولید ایجاد بحران می نماید و از همین جا است که می توان به بحران زانی اقتصاد سرمایه داری و تداوم تضاد عرضه و تقاضا و پیچیده گی دیالکتیکی آن پی برد. تضادی که خود را در تناوب بحران های اقتصادی به نمایش می گذارد و با بر هم خوردن موازنه ی عرضه و تقاضا در پرتو مناسبات تولید با تقاضا در کلیت خود، و در پیوند دیالکتیکی تولید و مصرف است که نقش پیچیده و جادویی بازار و چه گونه گی بحران زانی آن خودنمایی می کند!

اقتصاددانان کلاسیک به پی روی از مشی لیبرالی رایج در سده های پیشین، دولت ها را از مداخله در امور اقتصادی بر حذر می داشتند و بر این باور بودند که بدون مداخله ی دولت ها و به اعتبار دیگر بدون دخالت سیاست در اقتصاد، کارکرد خود به خودی بازار می تواند بر نایسامانی های دوره ای اقتصاد چیره شده موازنه ی عرضه و تقاضا را در بلند مدت ثابت نگه دارد و به بیان روشن تر آنان باور داشتند که نظام سرمایه داری قادر است با تکیه بر رقابت و به دلیل تعیین کننده گی نقش جادویی بازار در پیوند با عرضه و تقاضا، بدون

دست اندازی دولت ها به حريم سرمايه موازنه ی دانمی ایجاد کند. و چون سده های پیشین با گسترش مستعمرات و جنگ های مستعمراتی برای تصرف بازارهای تازه و دست یابی بر منابع بکر طبیعی برای گسترش زمینه ی تولید و به پی روی از آن بالا رفتن میزان اشتغال در کشورهای صنعتی هم راه بود و نیز نظام سرمايه داری به سبب وجود زمینه های تازه ی تولید انکشاف امروزی را نداشت این تنوری می توانست خریدار داشته باشد اما در پایان دوران اقتصاد رقابتی این تنوری بدون خریدار است.

تداوم بحران های اقتصادی در سده ی نوزده و نیمه ی نخست سده ی بیستم و ناتوانی کارکرد خود به خودی رقابت در چیره گی بر بحران، بنیادهای ذهنی کلاسیک ها را در هم ریخت و اندیش مندان دانش اقتصادی را به تجدید نظر در تنوری های کلاسیک و چاره جویی های دیگری واداشت. نقد درخشان و تاریخی اقتصاد سیاسی کارل مارکس بر دیدگاه ها و نکته نظرهای آدام اسمیت، ریکاردو و دیگر اقتصاد دانان دوران کلاسیک، حتا پیش از پدید آمدن و بروز بحران های شدید سده ی بیستم، در همان نیمه ی دوم سده ی نوزدهم هم، آسیب پذیری جامعه را در تداوم تناوب بحران های اقتصادی نشان داد و چشم انداز اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر تدوین برنامه ریزی دموکراتیک را فرا روی همه گان نهاد.

اما اگر پدیده ی رقابت در اقتصاد کلاسیک و یا دوران پیش از انحصار، به سبب وجود انبوهی از تولیدکننده گان و انبوهی از مصرف کننده گان و به سبب تداوم رشد و گسترش بازار می توانست کارانی داشته باشد و بازار می توانست بدون دخالت دولت ها موازنه ی شکننده ی عرضه و تقاضا را در دراز مدت کم و بیش نگه دارد و یا در ایجاد موازنه بین عرضه و تقاضا ایفای نقش نماید و به نوبه خود رشد کم و بیش متوازن و متناسبی را در جامعه پدید آورد؛ در دوران چیره گی انحصارات در حوزه ی تولید کالاها، فراورده ها و خدمات اساسی، که از یک سو در اختیار اندک شماری از تولید کننده گان و عرضه کننده گان قرار دارد و از سونی دیگر در در میان انبوهی از تقاضا کننده گان و مصرف کننده گان کوچک و بزرگ در گردش است و در شرایطی که روز به روز عرصه بر رقیبان خرد و حتا کلان در هر دو زمینه تنگ تر می شود، پدیده ی رقابت اگر چه کارانی گذشته ی خود را به میزان زیادی از دست داده و موازنه ی شکننده ی بازار به کنترل دولت ها در آمده، اما باز هم پدیده ی رقابت و بازار در اوج انحصارات مالی و صنعتی جای گاهی شاخص دارند.

در شرایط پیچیده ی دوران انحصار، آن یگان های یا شرکت های بزرگ اقتصادی و بازرگانی می توانند به تداوم کار و بقای خود امیدوار باشند که بتوانند در برابر رقیبان خود را حفظ نموده و دست کم سهم خود را در بازار از دست ندهند. نوسازی مداوم یگان های تولیدی و خدماتی و کاهش هزینه ی تولید و توجه به روانشناسی بازار و مصرف از پیش شرط های این راز بقا به شمار می رود. سرنوشت تراست های خودرو سازی در چند دهه ی گذشته نمونه ای از سیر گسترش و فزون خواهی تراست ها و نقش برجسته ی رقابت را در دوران انحصارات نشان می دهد.

انحصارات خودرو سازی که دو دهه ی گذشته هر کدام بسته به امکانات و توانایی و نفوذ سیاسی خود شمار زیادی از کوچک ها را از آن خود ساخته اند و اینک هر کدام در حوزه ی صنایع، اقتصاد و مالیه امپراتوری های بزرگی هستند و همه ی یگان های کوچک را به آسانی در خود حل می کنند به شدت در پی از میان برداشتن و بلعیدن یک دیگر بر می آیند. اما از آن جا که بازسازی و نوسازی رقبای از پای در آمده هم چون نوسازی و بازسازی کشورهای پس مانده و گسترش نیافته با مشکلات اساسی مواجه است، هیچ یک از تراست هائی که تا کنون اقدام به حذف و یا بلعیدن تراست های از رقابت بازمانده می نمایند قادر به حزم رقیب های نیمه جان نیستند.

ناتوانی خودروسازی «ب، ام، و» آلمان در بلعیدن خودروسازی «روور (Rover)» بریتانیایی و ناتوانی «مرسدس بنز» آلمان در بلعیدن «کرایسلر» آمریکایی، که هر کدام پس از یک اقدام ناکام چند ساله با پرداخت ده ها میلیارد دلار زیان پس نشستند و نیز تلاش خودروسازی «پورشه» که سال های سال یکی از یگان های خودرو سازی کام یاب به شمار می رفت برای تصاحب تراست بزرگ

«فولکس واگن» که سالانه شش میلیون خودرو می سازد نتیجه ی وارونه داد و فولکس واگن پورشه را از آن خود ساخت؛ همه گی نشان از آن دارد که تنازع بقا و تداوم رقابت ها در میان تراست های بزرگ در این دوره پیچیده گی خود را دارد و گاه با مرگ محتوم رقیب شکست خورده هم به پایان نمی رسد. اگر چه دامنه ی انحصارات هم چنان رو به گسترش است و کوچک تر ها و ناتوان ترها هم چنان آماج شکار بزرگ ترها و پرتوان ترها هستند.

در مورد باتک ها و موسسات مالی هم اوضاع به همین گونه است کما این که موسسه مالی بزرگی مانند «الیانس» آلمان که بزرگ ترین تراست مالی و بیمه گذار این کشور است با پرداخت ملیاردها دلار زیان نتوانست بانک ورشکسته ای چون «درسدنربانک» Dresdener BANK را بر سر پا نگه دارد و بانک بازرگانی آلمان هم که این بانک را در ازای مبلغ ناچیزی از آلیانس خریداری نمود، پس از بلعیدن این بانک، خود در آستانه ی ورشکسته گی قرار گرفت و تنها در پرتو دریافت یک کمک بیست و پنج میلیاردری دولتی توانسته است بر پا بماند و از این نمونه ها زیاد است. البته از اشاره به واقعیت های رقابتی و دامنه ی ورشکسته گی ها نباید به این ارزیابی رسید که همه ی ادغام ها و بلعیدنی ها با چنین دشواری هائی هم راه است. در فرایند رقابت ها، بسیاری از پای در می آیند و به آسانی لقمه ی چپ حریف می شوند اما از میدان بدر رفتن یک حریف و یا رقیب به معنای چیره گی بر دیگران و یا ایمن بودن از تعرض دیگران و آسیب دیدن در میدان رقابت نیست¹

با وجود مداخله ی کم و بیش، اما مداوم دولت ها در امور اقتصادی و مالی، در برقراری سیستم های مالیاتی، انواع عوارض جدید و افزایش عوارض کهن، افزایش و کاهش نرخ بهره و بازی با آن و یا دگرگونی در نرخ های مالیاتی به سود سرمایه داران و سرشکن ساختن هزینه های رو به افزایش دست گاه های دیوان سالاری دولتی بر توده های کم درآمد و حقوق بگیران و به بیان ساده تر بخشش مالیاتی به سرمایه داران از کیسه ی مصرف کننده گان کوچک و نهانی، با گزینش سیاست افزایش مالیات بر مصرف در یک دوره، یا دادن پوشش رایانه ای به کالاها، خدمات و یا فراورده های ویژه ای در دوره ای دیگر و یا به وارونه ی آن، حذف پوشش رایانه ای در دوره ای دیگر، و نیز ایجاد سیستم های پیچیده برای کنترل عرضه و تقاضا و برنامه ریزی های آشکار و نا آشکار برای تداوم رشد در پرتو رقابت و کاهش بحران های دوره ای، باز هم موازنه ی عرضه و تقاضا در شرایط کنونی کنترل بر بازار به نحوی فزاینده و چشم افزا شکننده است و بازار هنوز هم نقش اصلی را ایفا می کند.

هر چند در همان نیمه ی دوم سده ی هیجده و نیمه ی نخست سده نوزده هم بحران های اقتصادی در حلقه های پیش رفته ی سرمایه داری و مستعمرات وابسته به آنان خود را نشان می داد و جنگ های استقلال در مستعمرات آمریکایی بریتانیا و پدید آمدن کشور تازه ای به نام ایالات متحده آمریکا در شمال قاره ی جدید و جنگ های استقلال طلبانه ی مردم آمریکای لاتین در جنوب و مرکز قاره ی جدید علیه استعمارگران اروپایی را که یکی پس از دیگری روی می داد بر بستر بروز همین بحران های اقتصادی می باید دید. بحران هائی که زمینه ساز شورش های منطقه ای و جنگ های استقلال خواهانه ای می شدند که برای پایان دادن به مداخله ی بیگانه گان روی می داد و استثمار مستمرات یکی پس از دیگری به راه می افتاد باید از دیدگاه بروز بحران های اقتصادی دید و فشار مالیاتی و انواع عوارض جنبی بی که دولت های استعماری برای چیره گی بر بحران داخلی خود و تامین لشکرکشی ها بر مستعمرات تحمیل می ساختند!

در نظام سرمایه داری به سبب اتکای یک جانبه بر بازار به عنوان جادوی توازن بخش عرضه و تقاضا، رشد اقتصادی هرگز فرایند ثابتی ندارد و به پی روی از دگرگونی های بازار و ناپایداری ماندن دوران رشد متوازن، دوران رونق هم پایدار نمی ماند و اقتصاد جامعه هم چون سیاره ای سرگردان بر محور یکی از چهار مداری که گاه چندان هم از یک دیگر جدائی پذیری ندارند در چرخشی است دانمی! در چرخشی هم چون چهار فصل سال، و یا در چرخشی هم چون چرخش ماه به دور زمین، که گاه مهتاب است و بدر کامل، و

گاه نیمه ای از آن پیدا، هم چون هلالی نازک و یا پهن و گاه فرو رفته در تاریکی تاریک (مطلق)!

نباید فراموش نمود که کارکرد سرمایه تولید است و اگر با یک چشم پوشی ساده از تفاوت فرآورده ها و خدمات با کالا، همه را از یک سنخ و در حوزه تولید قلمداد کنیم، نظام تولید کالایی متناسب با آن چه که در بازار انجام می گیرد هم واره در یکی از چهار مدار خود در گردش است و به سبب تضاد گوهرین خود در هیچ کدام از این مدارها نمی تواند ایست زبانی داشته باشد. اما مدارهای چهارگانه ی گردش سرمایه داری، رونق، تورم، رکود و بحران بنا بر تجربه ی دو سده شکوفایی این نظام در جهان، گاه کوتاه است و بدون بازتاب اجتماعی و یا با کم ترین بازتاب اجتماعی، و گاه بلند مدت است با بازتاب های متفاوت اجتماعی! برای نمونه بحران اقتصادی دهه ی سی سده ی گذشته رشد شدید ناسیونالیسم، شوینسم ملی و ظهور پدیده فاشیسم و احزاب فاشیستی را پدید آورد و در پرتو ظهور احزاب فاشیستی و جنگ قدرت برای تصرف بازار و تجدید تقسیم مستعمرات، به بزرگ ترین جنگ جهانی تاریخ بشری انجامید!

در شرایطی که تقاضا بر عرضه برتری دارد و رقیبان برای پرکردن بازار و پاسخ دادن به خواست افزایش تقاضا و برآوردن نیازهای بازار دست به افزایش تولید و گسترش یگان های تولیدی می زنند و سرمایه در پرتو شکوفایی بازار دوران رشد را می گذرانند دوران رونق نام گذاری شده است. نقطه ی مقابل دوران رونق، دوران بحران است. دورانی که سرمایه در گذر از مدارهای میانی یعنی رکود و یا تورم که گاه هم زمان هستند به تلاطم می افتد و کالاهای تولیدی روی دست تولید کننده گان باقی می ماند و به موازات کاهش تقاضا و بی مشتری ماندن کالا و خدمات بازار به نحوی همه جانبه راکد می ماند و امواج پی در پی بی کاری را به دنبال می آورد. با گسترش امواج بی کاری و کاهش باز هم بیش تر قدرت خرید لایه های گسترده تری از اجتماع، یگانه های تولیدی و خدماتی بیش تری یکی پس از دیگری از کار باز می مانند و اقتصاد در فاز بحران فرو می رود و این دوره ی بحران اگر در کوتاه ترین زمان ممکن به پایان نرسد در تداوم زمانی خود ناپسامانی اجتماعی، اعتصابات، شورش توده ای و آشوب اجتماعی به بار می آورد.

تجربه ی تاکنونی نظام سرمایه داری نشان داده است که نه دوران رونق می تواند پردوام باشد و نه دوران بحران، و نظام سرمایه داری در تداوم گردش خود بیش تر در دوران بینابینی رکود و تورم سیر می کند تا در یکی از این دو مدار! و بیش تر در دو مدار میانی در گردش است تا یکی از دو مدار رونق و یا بحران و در دو مدار میانی در گردش است تا بار دیگر به توازن موقت و تازه دست یابد. در جریان گردش سرمایه و در پرتو آن گردش کالا و خدمات، نه دوران رونق می تواند پایدار و دایمی باشد و نه دوران بحران می تواند بدون عوارض اجتماعی، پردوام باشد. برزخی هم که فاصله ی دوران رونق و بحران را بر می سازد همیشه یک سان و یک نواخت نیست گاه با رکود شدید مواجه هستیم یعنی کاهش میزان تولید کالا و خدمات، و گاه با رکود ملایم، یعنی کاهش نسبی میزان تولید کالا و خدمات به سبب ناتوانی بازار در جذب کالا و خدمات عرضه شده و به بیان دقیق تر عدم تعادل یا نامیزان بودن عرضه و تقاضا! در عرصه ی تورم گاه با افزایش تقاضا و ناتوانی تولید کننده گان در پر کردن تقاضاهای جدید دست به گریبان هستیم و گاه با کاهش شدید ارزش پول و کاهش قدرت خرید پول و ارز جاری یک یا چند کشور که خود را در افزایش بهای کالا و خدمات نشان می دهد و آن گاه که کاهش شدید قدرت خرید پول با رکود مزمن و تورم شدید درهم می آمیزد شرایط بحرانی و دوران بحران را پدید می آورد. اما در هر صورت هر تورم و رکودی به بحران ختم نمی شود و گاه پیش از حاد شدن اوضاع شاهد دورانی هستیم که نه بحران است و نه رونق! دورانی که با رکود خفیف و یا تورم خفیف مشخص می شود.

همان طور که اشاره شد رکود آن گاه بروز می یابد که تقاضا برای کالا، فرآورده ها و خدمات رو به کاهش می گذارد و به پی روی از این کاهش تقاضا، تولید کننده گان کالا و خدمات به ناچار دست به کاهش تولید می زنند و در تداوم کاهش باز هم بیش تر تقاضا عرصه بر تولید کننده گان تنگ تر می شود و در این میدان رقابت هر کدام از تولید کننده گان که نتوانند در شرایط کاهش تقاضا به بقای خود ادامه

دهند از میدان به در می شوند و از میدان به در شدن میزان درخور توجهی از تولید کننده گان است که زنگ خطر بحران را به صدا در می آورد و در این صورت نبض جامعه با نبض بازار به تپش می افتد.

دوره بندی جریان سرمایه داری بسیار شتابان است و گاه در کم تر از یک دهه خود را به کرات به نمایش می گذارد. این دوران گاه زود گذر هستند و گاه ماندگار! پدیده انحصارات و گذر سرمایه از سرمایه داری رقابتی به سرمایه داری انحصاری و ادغام سرمایه ی تجاری با سرمایه ی صنعتی و ظهور پدیده ای به نام امپریالیسم از آغاز سده ی بیستم بحران های اقتصادی را وارد مراحل تازه تری نمود که در بحران دهه ی سی خود را نشان داد و اقتصاد دان برجسته ای هم چون «جان مینارد کینگز» را واداشت تا از دولت های امپریالیستی و در صدر آن از ایالات متحده ی آمریکا بخواهد که سیاست عدم دخالت دولت در امور اقتصادی را کنار بگذارند و با تزریق پول در جامعه به جنگ بحران برخیزند.

در پرتو تنوری کینگری، و تجربه ی سرمایه گذاری در زیرساخت های اقتصادی، کاربرد سرمایه گذاری دولتی در بنیادهای اقتصادی و سیاست های پولی، برگ تازه ای از دخالت دولت های سرمایه داری در اقتصاد ملی و جهانی را گشود و اگر چه نسخه ی بازی با پول که تک خال برنده ی دولت های سرمایه داری به حساب می آید با ظهور پدیده سیاسی «نئولیبرال» در دهه ی هشتاد سده ی گذشته تا حدودی فروکش نمود و از رونق افتاد، اما با پدید آمدن بحران مالی کنونی یک بار دیگر مرکزیت پیدا نموده است. اما باید بحران کنونی چه ویژه گی های را با خود پدید آورده و تک برگ دولت ها در بازی با پول تا چه اندازه اثربخش است.

بی گمان بحران کنونی در تداوم بحرانی است که از دهه ی هفتاد با نام بحران دلار و پوند (لیره استرلینگ) خود را به نمایش گذاشت و این بار هم در وهله ی نخست در این دو قطب بزرگ سرمایه داری جهان را به تکان واداشت. بحران جاری بحرانی است آغاز شده در حوزه ی مسکن، که با ورشکسته گی بانک ها و رکود صنایع خودرو سازی در هر دو کشور خود را نشان داد و اگر چه زمینه بروز بحران، با خانه خرابی مزد بگیران و لایه های پائینی در ناتوانی از پرداخت بدهی های خود در سررسیدهای معین آفتابی شد و ورشکسته گی بانک های بستان کار در حوزه ی خانه و زمین را رقم زد اما خود این پدیده پی آمد تشدید دوران دو دهه رکود و ناشی از افزایش بی کاری و کاهش درآمدها ست که ریشه در تکرار بحران های متناوب اقتصادی دارد و هم طور که اشاره شد با سیر نزولی سرمایه گذاری در کشورهای متروپل و انتقال سرمایه ها به مراکز کار ارزان تشدید شده است.

با این وجود برجسته ترین وجه بحران کنونی را باید فراتر از بحران مالی، بحران پولی و ورشکسته گی دولت ها دانست زیرا در پنج سال گذشته ارزش برابری سه ارز معتبر «دلار»، «لیره ی استرلینگ» و «ین» ژاپن یکی پس از دیگری رو به کاهش نهاده و با کاهش سی درصدی برابری دلار و پوند در برابر یورو سطح زنده گی و معیشت شهروندان در این دو کشور پائین آمده و سقوط سطح زنده گی و کاهش قدرت خرید شهروندان نمی توانست بدون بازتاب باشد. البته در چند ماه گذشته «یورو» پول مشترک سیزده کشور اروپایی هم که قوی ترین ارز جهان به شمار می رود به لرزه درآمده و چه بسا به زودی به سرنوشت آن ها گرفتار آید.

از آن جا که ورشکسته گی بانک ها می توانست ورشکسته گی صنایع و در صدر صنایع، ورشکسته گی صنعت خودرو سازی را در پی داشته باشد و از کار بازماندن یگان های تولیدی بیش تری از این صنعت، تشدید بی کاری و فلج زودرس اقتصادی را به بار آورد و از آن جا که سهم بسیار مهمی از تقاضای خودرو متکی است به بانک ها و این بانک ها هستند که در قبال دریافت بهره های گاه مناسب و گاه نامناسب به یاری تولید کننده گان می شتابند و با تامین هزینه ی خرید خودرو برای خریداران جزئی و کلی چرخه ی تقاضای خودرو را به گردش وا می دارند؛ دولت های درگیر بحران به ناچار برای نجات صنعت خودرو سازی و مشاغل وابسته به آن در هر دو حوزه دست به کار شدند.

دولت های درگیر با بحران مالی به ویژه ایالات متحده ی آمریکا، ژاپن، بریتانیا، آلمان، فرانسه و ایتالیا که عمده ی تراست های خودرو سازی جهان را در بر می گیرند از یک سوی با تضمین مالی پرداخت ها و بدهی های بانک های ورشکسته به جنگ افلاس سراسری بانک ها شتافتند و از سویی دیگر با کمک پرداختی نقدی به خریداران خودروهای نوساز صنایع خودرو سازی را تحت پوشش حمایتی خود قرار دادند.

دولت آلمان با اختصاص پنج میلیارد «یورو»، دارنده گان خودروهای قدیمی را تشویق نمود تا درازای دریافت نقدی دوهزار و پانصد یورو با تحویل خودرو قدیمی خود، خودروهای تازه سفارش دهند و با این سیاست طی سال دوهزار و نه، حجم تقاضای خودرو را به میزان دو میلیون دست گاه بالا برد. سیاستی که با تاخیری چند ماهه از جانب دیگر کشورها و از جمله ایالات متحد آمریکا با اندک تفاوتی به اجرا در آمد و البته در ایالات متحده ی آمریکا سیاست تشویق تقاضا به تنهایی کافی نبود و دولت فدرال با خرید شصت در صد از سهام «جنرال موتور» که در آستانه ی ورشکسته گی کامل بود و اعلام ورشکسته گی نمود، به نجات این بزرگ ترین تراست خودرو سازی جهان برخاست. ناگفته پیداست که ورشکسته گی و از کار بازماندن جنرال موتور بی کاری صدها هزار نفری بر جای می گذاشت و بحران جاری را که با افزایش بی کاری دو رقمی مواجه است بحرانی تر می ساخت.

با وجود کمک های شایان توجه کشورهای بحران زده به صنعت خودرو سازی و تراست های بزرگ خودرو سازی، باز هم پیش تر شرکت های ورشکسته، شرکت هایی هستند که در این حوزه فعالیت دارند و با واسطه یا بی واسطه به این رشته از صنعت و این تراست ها پیوند دارند. برای نمونه در میان شرکت های کوچک و بزرگ ورشکسته در آلمان در سال دوهزار و ده، ده شرکت با کارکنانی از پنج تا یک هزار نفر شرکت هانی هستند که در امر ترابری خودرو، یا تولید یدکی و خدمات واسطه ای با تراست های خودرو سازی پیوند داشته اند و با کاهش و حذف سفارش های آنان به ورشکسته گی افتاده و از میدان به در شده اند.

در مقابله با بحران جاری هر کدام از دولت ها به نحوی به چاره جویی پرداختند. همین چاره جویی است که به بحران خصلت تازه ای بخشیده و از بحران مالی دایر بر ورشکسته گی بانک ها و موسسات تولیدی و خدماتی فراتر، ورشکسته گی دولت ها و تنزل ازهای معتبر را عریان تر به نمایش گذاشته است. سیاست دولت های ورشکسته دو وجه بارز دارد. از یک سوی دولت ها حاتم بخشی می کنند و با اختصاص اعتبارات نجومی به یاری شرکت ها، تراست ها و بانک های ورشکسته می شتابند و هم برای مقابله با بی کاری و رکود، با صرف هزینه های گزاف به اجرای طرح های سنگین زیر بنایی می پردازند و از سویی دیگر با گزینش سیاست ریاضت اقتصادی در تلاش هستند ارقام حاتم بخشی خود را بر دوش کارگران، زحمت کشان و لایه های میانی و پایینی جامعه سرشکن نمایند. دوگانه گی ویژه ای که نمی تواند بدون بازتاب اجتماعی باشد.

در حالی که پیش تر کشورهای اروپایی و ایالات متحده ی آمریکا سیاست سرمایه گذاری دولتی در امور زیربنایی و زیر ساخت های اقتصادی را در پیش گرفته اند کشوری مانند استرالیا جدای از اختصاص بودجه به اقدامات زیرساختی اقتصادی به هر کدام از شهروندان خود یک هدیه ی دو هزار دلاری می دهد تا به هر نحو که دوست دارند به مصرف برسانند و با این سیاست در صدد است که در پرتو افزایش تقاضای ناشی از این کمک همه گانی به مقابله با رکود جاری بپردازد.

دولت آلمان که توانسته است تا حدودی بحران جاری کشور را در کنترل خود داشته باشد تنها به یکی از بانک های ورشکسته این کشور (استیت بانک بایر) تا کنون مبلغ یک صد و هفتاد میلیارد یورو پرداخته است تا از سرایت ورشکسته گی این بانک به دیگر بانک ها و موسسات سرمایه گذاری در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی پیش گیری نماید و هم زمان سایر بانک ها را که با مشکل نقدینه گی و پرداخت تعهدات در سررسیدهای معین رو به رو هستند با پرداخت های میلیاردی تحت پوشش قرار می دهد و این در حالی است که برای سامان بخشیدن به اشفته گی های ناشی از بحران همه جانبه ی

مالی با یک تضمین پانصد میلیاردی به میدان آمده و برای جلوگیری از خروج پس اندازهای شخصی از بانک ها که می تواند افلاس صدها بانک را با خود داشته باشد، پس اندازهای شخصی را هم به میزان پنجاه هزار یورو برای هر فرد تضمین قانونی می نماید. اما همه ی این اعتبارات از جانب دولتی عرضه می شود که خود بیش از سه هزار میلیارد یورو بدهی دارد و اعتبارهای جاری و تضمین های دولتی هم جز از طریق دریافت وام های تازه از بانک های خصوصی و پرداخت بهره های تازه، محل پرداخت و یا دریافت دیگری ندارد.

اما بخشش های مالیاتی و هزینه های هنگفت زیرساختی به نوبه ی خود بزرگ ترین رقم کسر بودجه ی سالانه ی این کشور را به ثبت رسانیده و این رقم کسر بودجه ی را در سال جاری و سال آینده تا هشتاد میلیارد یورو در سال تخمین می زنند. اگر چه کام یابی آلمان در مهار بحران و نه چیره گی بر بحران را ناشی از سیاست تزریق مصنوعی و کنترل دامنه ی بحران می دانند اما آن چه که به یاری آلمان شتافته است، سیاست سرمایه گذاری خود این کشور و دیگر کشورهای بحران زده ی سرمایه داری است در سرمایه گذاری در زیرساخت های اقتصادی که صنایع سنگین آلمان را رونقی دوباره بخشیده و در پرتو این افزایش تقاضا از یک سوی با صادرات سالانه ی یک هزار میلیارد یورو مواجه هستیم و از سویی دیگر با بالا رفتن آمار اشتغال و کاهش میزان بی کاری، که از یک سو از هزینه های جاری می کاهد و از سویی دیگر افزایش درآمدهای مالیاتی و دیگر درآمدهای دولتی را با خود دارد!

دولت بریتانیا هم به سهم خود با اختصاص یک بودجه ی هفت صد میلیارد پوندی به یاری بانک های مسکن و تجاری این کشور شتافته و با این پرداخت ها که به قصد نجات بانک ها و موسسات ورشکسته و پیش گیری از بالا رفتن شمار بی کاران انجام می گیرد به ناچار حجم بدهی های چند هزار میلیاردی خود و میزان بهره ی سالانه را که بیش از چهار در صد درآمد ناخالص این کشور را شامل می شود باز هم فزونی می بخشد و نجومی بالا می برد اما این دست و دل بازی در شرایطی روی می دهد که بریتانیا سال های سال است با بستن یگان های صنعتی و کان های آهن و زغال، موجب شده است که سرمایه داری این کشور از اقتصاد صنعتی و تولیدات صنعتی به اقتصاد نئومرکانتلیسم روی آورده و متکی باشد به سود ناشی از سرمایه گذاری های خارج از کشور و خارج از مرزهای ملی!

جهانی شدن بحران هم به نوبه ی خود بحران اقتصادی داخلی این کشور را شدید تر می سازد و دولت محافظه کار این کشور با کاهش کمک هزینه های دولتی، حذف بخشی از خدمات اجتماعی و افزایش شهریه دانش گاهی و هزینه ی ترابری عمومی در تلاش است با سیاست ریاضت اقتصادی، بخشی از کسر بودجه ی سال جاری و سال های آتی را پر کند و پیش گرفتن همین سیاست است که در سه ماهه ی گذشته تظاهرات پرشور دانش جویی و کارگری را با خود داشته است.

ایالات متحده ی آمریکا هم به نوبه ی خود با اختصاص اعتباری بیش از دو هزار میلیارد دلار به یاری بانک ها و موسسات مالی، صنعتی و خدماتی بزرگ که ورشکسته و یا در آستانه ی ورشکسته گی پرداخته و با خرید در صدی از سهام موسسات ورشکسته در صدد مهار بحران برآمده است. با این وجود در سالی که به پایان رسید، سال دوهزار و ده میلادی، باز هم به عنوان سومین سال متوالی بیش از سه میلیون خانه ی امریکایی در ایالت های این کشور چوب حراج خورده است، زیرا صاحبان آن ها نتوانسته اند بدهی های خود را پرداخت کنند و یا بتوانند تضمین کافی برای بازپرداخت اقساط عقب مانده ی خود در آینده نزدیک داده باشند و هم در این سال آمار بی کاری در این کشور باز هم بالاتر رفته و رقم دوازده در صدی را نشان می دهد.

البته اقدامات داخلی کشورهای بحران زده به تنهایی برای مهار بحران کفایت نمی کند و شماری از شرکای اقتصادی هم به یاری شان برخاسته اند، از جمله سه کشور بزرگ چین، هند و برزیل که در چند سال گذشته از میزان رشد بالا و درخور توجهی برخوردار بوده اند. به ویژه چین که با رشد ده در صدی سالانه و اقتصاد شکوفای خود بریتانیا، فرانسه و آلمان را در سه سال گذشته یکی پس از دیگری کنار زده و هم اکنون سومین قدرت اقتصادی جهان پس از ایالات

متحدۀ ی آمریکا و ژاپن به شمار می رود با اختصاص یک بودجه ی پانصد میلیارد دلاری برای توسعه ی داخلی و هزینه های اجتماعی میزان واردات خود از آمریکا و شرکای اقتصادی اش را افزایش داده و هم با بالا بردن ذخیره یک هزار و پانصد میلیارد دلاری خود به یاری ایالات متحده آمریکا برخاسته است تا از سقوط بیش تر دلار جلوگیری نماید. هند و برزیل هم که مانند چین از رشد سالانه ی ده در صدی برخوردارند به نوبه ی خود به آمریکا قول مساعدت های اقتصادی داده اند. فدراسیون روسیه هم که با از سر گذاردن دوران نفاقت پس از زوال اردوگاه به برکت فروش نفت و گاز در ده سال گذشته رو به شکوفایی نهاده است به نوبه خود با افزایش واردات و گشودن بازارهای اش بر روی کالاهای اروپایی و آمریکایی به ویژه خودرو، وسایل الکترونیکی، ماشین آلات صنعتی و تاسیساتی به یاری بحران زده ها بر آمده است. اما با این وجود هیچ یک از این یاری ها نمی تواند پاسخ گوی بحران های متناوب باشد و یا بیماری ورشکسته گی دولتی را درمان کند. زیرا ورشکسته گی دولت ها خود مقوله ی دیگری است.

در دهه ی جاری ورشکسته گی دولتی برای نخستین بار خود را در آرژانتین به نمایش گذاشت. کشوری با یک بدهی یک صد و پنجاه میلیارد دلاری و پرداخت سالیانه بهره سنگینی به میزان نه میلیارد دلار! بحرانی فراتر از توان دولتی که سقوط پانصد در صدی ارزش برابری «پیزو» پول رایج این کشور و بستن بانک ها و بلوکه سازی حساب های بانکی را با خود داشت و در پی چندین ماه اعتصاب همه گانی و تظاهرات توده ای، دولت با اعلام ورشکسته گی از زیر بار بدهی های کمرشکن خارجی شانه خالی نمود و در پی یک چانه زنی چند ساله بین بستان کاران و دولت کنونی که پس از برزو آشوب های اجتماعی و تظاهرات توده ای و تاراندن ننولیبیرال ها از قدرت سیاسی، مصدر امور گردیده هنوز به سازشی اصولی دست نیافته اند و اگر چه بستان کاران در آخرین کنفرانس خود پیش نهاد سخاوت مندانه ی بخشش پنجاه در صد از بدهی های این کشور را دادند اما دولت این کشور زیر فشار توده ها از پذیرش تعهد هشتاد میلیارد دلاری هم شانه خالی می کند زیرا توان پرداخت آن را ندارد. لازم به یادآوری است که سیاست ننولیبیرالی در بدو امر در کشورهای تحت کنترل دیکتاتوری های نظامی وابسته به آمریکا در آسیا و آمریکای لاتین به اجرا در آمد و بحران اقتصادی در این کشورها، در تایلند، اندونزی، فیلیپین، شیلی و آرژانتین و ... زودتر از هر جانی دیگر بروز نمود که اوج شدت آن در آرژانتین بود!

اگر چه بحران در چند کشور اتحادیه ی اروپا و از جمله آلمان و فرانسه تا حدودی فروکش نموده، اما همین دو کشور هم از یک جانب با از کسر بودجه ی هفتاد، هشتاد میلیارد یوروی سالانه دست به گریبان هستند و از جانب دیگر زیر بار بدهی سه تا چهار هزار میلیارد یوروی هستند که بهره ی سالانه ی آن به سه تا پنج در صد تولید ناخالص ملی آن ها سر می زند و هم برای تثبیت ارزش برابری «یورو» ناچارند بخشی از بار ورشکسته گی، دولت های ورشکسته ی وابسته به اتحاد اروپا را که یکی پس دیگری بروز می کند بر دوش کشند!

یکی از پیش شرط های جاری ساختن پول واحد در اتحادیه اروپا محدودیت کسر بودجه ی سالانه ی هر کشور است در مقیاس سه در صد درآمد ناخالص ملی! و حال آن که شماری از این کشورها مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا آشکارا این پیش شرط را در ده سال گذشته زیر پا نهاده اند و کشورهای کوچک تر از نوع یونان، ایرلند و پرتغال با حساب سازی های جعلی!

یونان نمونه ای از این کشورهای ورشکسته است که هم اکنون با بدهی بیش از سی صد میلیارد یورو در صدر کشورهای ورشکسته قرار دارد. کشوری که نه توان پرداخت بهره های جاری دارد و نه توان پرداخت قسط های سالانه را در سر رسیدهای معین، نه اعتباری برای دریافت وام های جدید دارد و نه چشم اندازی روشن برای به بود اوضاع اقتصادی! و به ناچار تن می دهد به شرایط سختی که بانک جهانی و هم پیمانان اقتصادی در اتحادیه اروپا بر وی تحمیل می نمایند تا شاید فرصتی پیدا کند و به عضویت در اتحادیه ی اروپا و حوزه ی یورو ادامه دهد. اما اعتبار یک صد و ده میلیاردی کشورهای عضو اتحادیه و بانک جهانی هم که با شرط و شروط

تحمیلی دشواری هم راه است، تنها مرحمی است و نمی تواند مشکلات اساسی این کشور را که بهره های وام های اش را در سال بیست میلیون یورو ارزیابی می کنند بر طرف سازد.

شرایطی تحمیلی دایر بر کاهش بودجه ی سالانه به میزان بیش از بیست در صد، کاهش حقوق کارگران و کارمندان بخش دولتی و کاهش مستمری بی کاران و بازنشسته گان به نسبت بیش از بیست در صد، حذف بخش مهمی از کمک های دولتی و خدمات اجتماعی و افزایش مالیات های مستقیم و غیر مستقیم به میزان سی تا پنجاه در صد که پیش شرایط تحمیلی بانک جهانی و هم پیمانان اقتصادی این کشور در اتحادیه اروپا برای دریافت این وام جدید است به نوبه خود با ایستاده گی و اعتراض یک پارچه ی کارگران، معلمان، کارکنان بخش دولتی، بازنشسته ها و دانش جویان مواجه است که خود را در اعتصابات سرتاسری دو ماهه ی گذشته به نمایش گذاشته و چه بسا دامنه ی اعتصابات و شورش های توده ای برکناری دولت و جدایی این کشور از حوزه ی یورو و اتحادیه اروپا را با خود داشته باشد. زیرا بر اساس هیچ منطقی چنین شرایطی نمی تواند پایدار باشد و اگر بدهی های کلان این کشور تخفیفی نیابد این کشور هرگز بر بلند نخواهد کرد. این جا است که پیش نهاد ده سال پیش فیدل کاسترو دایر بر لغو بدهی کشورهای در حال انکشاف معنا پیدا می کند!

جدای از یونان، جمهوری ایرلند دومین کشوری است که با زمین لرزه ی ورشکسته گی مواجه شده و بیست و هفت کشور اتحادیه اروپا ناچار شده اند با اختصاص یک کمک هشتاد و پنج میلیاردی در غالب وام تضمین شده به نجات اش بشتابند. حتا دولت بریتانیا که خود به شدیدترین بحران اقتصادی پنجاه سال گذشته مواجه است و دیگر کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا که در حوزه ی یورو نیستند هر کدام به نوبه ی خود سهمی از این کمک را بر عهده گرفتند.

اما زمین لرزه ی ورشکسته گی به ایرلند ختم نمی شود و دست به نقد، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا را هم به تکان واداشته است. هر سه کشور نام برده سیاست ریاضت اقتصادی پیش گرفته اند. برای نمونه دولت ایتالیا جدای از کاهش هزینه ی بی کاری و خدمات اجتماعی، تنها از هزینه های فرهنگی یک قلم هشتصد میلیون یورو کاسته است، اقدامی که اعتراضات گسترده و اعتصابات دانش جویی را در پی داشت، آن چه که چنین اقداماتی را در برابر پرسش می گذارد این است که آیا دولت نیم بندی مانند برلسکونی که با پرداخت رشوه های کلان به شماری از نماینده گان با تفاوت یک رای بر سر کار مانده است م ی تواند چنین سیاست های را تا پایان به اجرا در آورد؟ اگر چه، بلغارستان، مجارستان، رومانی و اسلواکی وضع به تری از پرتغال ندارند و چک و لهستان هم وضع به تری از اسپانیا و ایتالیا ندارند.

با توجه به این واقعیت ها است که سران اتحادیه ی اروپا پس از دوری از درگیری های لفظی ناچار شدند در آخرین نشست سالانه ی خود به پیش نهاد «یونکر» نخست وزیر و وزیر مالیه لوکزامبورگ تسلیم شوند و در رقم اعتبار هفتصد و پنجاه میلیارد یورو که به منظور یاری رساندن به کشورهای درگیر بحران اختصاص داده اند تجدید نظر کنند و همه ی اعضای اتحادیه را جدای از این که در حوزه ی یورو باشند یا نباشد به شکلی نامحدود تحت پوشش قرار دهند.

اما آیا اتحادیه اروپا خواهد توانست چتر فرا گیر خود را به همه ی اعضا گسترش دهد و آیا کشورهایی که خود دست به گریبان بحران شدید اقتصادی هستند به صرف داشتن اعتبار نزد بانک های خودی خواهند توانست در اوج مشکل فرانی خود مشکل گشای دیگران باشند؟ و آیا بانک های ورشکسته ای که خود متکی بر پشتیبانی دولت های غرق در بحران هستند خواهند توانست پشتوانه ی مالی و تامین کننده ی اعتبارهای لازم باشند؟ و آیا شهروندان کشورهای بحران زده به امثال برلسکونی مجال خواهند زد تا با کاهش هزینه های دولتی و سرشکن کردن نارسانی های مالی بر دوش شهروندان و افزایش تشدید بهره کشی برنامه ی ریاضت اقتصادی را تحمیل کنند!